نگاهى نو به زندگى يار و مشاور پيامبر، خديجه‏عليها السلام‏

على كرمى‏

نامِ يارِ بزرگ‏منش و مشاور دانشمند پيامبر، خديجه‏عليها السلام‏براى آگاهان از روايات و تاريخ و سيره درخشان خاندان پيامبر، پرجاذبه و پرشكوه است، و جست و جوگران كمال را به سوى خود فرامى‏خواند، و منطق و منش زيبايش بر جان مى‏نشيند. اين نوشته فرصتى است براى نگاهى تازه به زندگى پرمعنويت آن انسان نمونه و برگزيده بارگاه خدا كه در سخن پيامبر، هم‏رديف زنان تاريخ سازى چون مريم و فاطمه‏عليها السلام‏آمده است.

در زير آسمان پر ستاره مكّه‏

در دامن طبيعت پاك، و در زير آسمان پر ستاره مكّه، و در زير آبشار زيبا و ريزان ماه، و در پرتو فروغ خورشيد، و در كرانه چاه جوشان زمزم در قلب شبه جزيره عربستان، و در سايه‏سار نخل‏هاى بلند و سرسبز و درس‏آموز نجابت و استوارى، و در خانواده‏اى فرهنگ‏ساز و نوانديش و بيگانه با آداب و رسوم واپسگرايانه، دخترى زيبا و سپيدبخت ديده به جهان گشود. دخترى كه در زندگى تاريخ‏سازش نشان داد كه دلى به شفافى آينه صاف، انديشه‏اى به جوشانى آب زمزم، و فطرتى به زلالى آبشارهاى بلند و دور از دسترس داشت.

پس از ولادت او، برخلاف رسم سياه زمانه - كه مژده ولادت دختر را برنمى‏تافت، و نوزاد را با تاريك‏انديشى بهت‏آورى به آغوش سرد خاك(1) مى‏سپرد - خاندانش مقدم او را گرامى داشت، و بزم شادمانى آراست، و ضمن تبريك ولادت او به پدر و مادرش، در همان مراسم ساده، نام او را «خديجه»، به‏مفهوم گسسته از ناپسندى‏ها برگزيد. تاريخ عرب، ولادت او را سه دهه پيش از بعثت نشان مى‏دهد.

نام و عنوان نورسيده‏

روشن نيست كه از كجا نام آن دخت كمال را «خديجه» برگزيدند، امّا روشن‏است كه به سبب انديشه مترقى و منش ارجمندش، به‏تدريج به‏لقب‏هايى - كه هر كدام‏ترجمان بينش و روش زيبا و نشانگر يكى از ابعاد شخصيت پرمعنويت اوست - مفتخر گرديد، كه برخى عبارت‏اند از:

1 - دختر طاهره (پاك‏روش)

از برجسته‏ترين لقب‏هاى آن دخت فرزانه، «طاهره» يا پاك‏روش است. او با آن كه در اوج ناز و نعمت و اعتبار خانوادگى بود، و اين‏ها آفت جان بسيارى از چنين خانواده‏ها و نسل جوانشان مى‏شود، هرگز دستخوش غفلت نشد و از راه معنويت بيرون نرفت. از سوى ديگر، با آن كه در خاندان پراعتبارى ولادت و رشد يافت، و در محيط آن روز حجاز، دختران و زنان اشراف در شب‏نشينى‏هاى پرلغزش مى‏نشستند و خود را با انواع خوشگذرانى‏ها سرگرم مى‏ساختند، نه در نشست‏هاى زنان و دختران آشنا - جز در صورت اميد به ايجاد دگرگونى مطلوب در انديشه‏ها و منش‏ها - شركت مى‏جست و نه لحظه‏اى روش روزگار واپسگراى خود را مى‏پسنديد، بلكه به‏صورت معجزه‏آسايى در آن محيط پرخطر، به‏گونه‏اى پاك‏منش مى‏زيست كه آشنا و بيگانه او را طاهره مى‏خواندند، و هرگاه بانويى هواى معنويت و آزادگى مى‏كرد، به سراى خديجه‏عليها السلام‏مى‏شتافت و از انديشه بلند و منش پاك و تجربه و مديريت درخشان او درس مى‏آموخت.

يكى از دانشمندان اهل‏سنّت مى‏نويسد: خديجه در روزگار سياه جاهليت نيز - به سبب معنويت‏اش - پاك‏روش، يا «طاهره» خوانده مى‏شد؛ «وَ كانَتْ تُدْعى‏ فِى الْجاهِليّة بِالطّاهِرَةِ لِشِدَةِ عِفافِها... .»(2)

2 - سالار بانوان «قريش»

لقب ديگر آن دخت كمال، «سالار بانوان قريش» بود. او، بدان‏دليل به اين لقب بزرگ‏نايل آمد كه آشنا و بيگانه در برابر سيما و سيره مترقى او لب به ستايش گشودند. آن انسان برجسته، چنان روح بزرگى داشت كه نه در برابر ارزش‏هاى فناپذير، سر فرود مى‏آورد و نه در برابر آداب و رسوم خرافى. به همين جهت، مديريت دنياى وجودش را به خِرد سپرد و به لقب سالار بانوان مفتخر گرديد.

يكى از دانشمندان در اين مورد مى‏نويسد: خديجه در آن روزگار، به سبب باور مترقى و معنويت بسيارش، پاك‏منش خوانده مى‏شد و به راستى سالار زنان قريش و حجاز بود؛ «... وَ كانَتْ تُسَمّى‏ سَيّدَةُ نِساءِ قُرَيش.»(3)

3 - بانوى خجسته يا «مباركه»

از ديگر لقب‏هاى او «مباركه»، يا بانوى «خجسته» و پربركت است.

واژه «بركت» را واژه‏شناسان به رشد و بالندگى و سرچشمه‏اى كه خوبى و رحمت از آن مى‏جوشد معنا كرده‏اند.

محدّث قمى آورده است: خديجه‏عليها السلام‏از چنان موقعيت پرفرازى در بارگاه خدا بهره‏ور بود كه پيش از ولادتش در پيامى به مسيح از سوى خدا، «مباركه» و همدم مريم در بهشت خوانده شد؛ چراكه در انجيل به‏هنگام ترسيم ويژگى‏هاى پيامبر، آمده است كه: نسل او از بانويى خجسته خواهد بود؛ «نَسْلُهُ مِنْ مُبارَكَةٍ، وَ هِىَ ضَرَّةُ أُمِكَ فِى‏الْجَنَّةِ.»(4)

نيز عموى خديجه‏عليها السلام، «ورقة»، از عالمان نامدار مذهب مسيح - در گفت و گو با آن دخت نوانديش، به آگاهى‏اش رساند كه از كتاب‏هاى آسمانى چنين دريافت مى‏شود كه خدا پس از مسيح، پيام‏آور ديگرى را برمى‏انگيزد كه در كودكى نعمت وجود پدر را از دست مى‏دهد، امّا در پرتو مهر و تدبير خدا، چنان تربيت مى‏شود كه راستگو و تاريخ ساز خواهد شد، و بانوى بزرگى از «قريش» با او پيمان زندگى مى‏بندد و در راه گسترش دين و نجات جامعه، فداكارى شگفتى خواهد داشت.(5)

برتر از همه آن كه على‏عليه السلام‏او را «مباركه» مى‏خواند و از نقش ممتاز او در راه پيشرفت نهضت آزادى‏خواهانه پيامبر تجليل مى‏كند.(6)

4 - سالار زنان گيتى‏

دختر فرزانه حجاز به سبب نوانديشى و تصميم خردمندانه و پايدارى‏تحسين‏برانگيز و بخشش شگفت‏آورش در راه عدالت، نه تنها سالار زنان قريش، كه سرور زنان گيتى شناخته شد،(7) و پيامبر در وصف او فرمود:

«اِنَّ اللَّهَ اختارَ مِنَ النِّساءِ اَرْبَع: مَرْيَمَ وَ آسِيَةَ وَ خَدِيجَةَ وَ فاطِمَةَ.»(8)

«خدا از ميان زنان، چهار زن را برگزيد: مريم، آسيه، خديجه و فاطمه را.»

باز فرمود:

«يا خديجه! اَنْتِ خَيْرُ أُمَّهاتِ الْمُؤْمِنينَ وَ اَفْضَلُها وَ سَيِّدةُ نِساءِ الْعالَمِينَ.»(9)

«اى خديجه! تو بهترين مادر ايمان آوردگان، برترين آنان و سالار زنان گيتى هستى.»

5 - بانوى راستى و درستى

از نام‏هاى بلندآوازه بانوى خردمند حجاز، «صدّيقه» است. اين واژه، به‏مفهوم انسان بسيار راستگو و درست‏كردارى است كه راستى و درستى، سيره اوست و گفتارش را با رفتار زيبايش گواهى مى‏كند.(10)

مقام «صدّيق» آن‏چنان پرفراز است كه همرديف پيام‏آوران است.

قرآن مى‏فرمايد:

«هر كه از خدا و پيامبرش فرمان برد، همراه كسانى خواهد بود كه خدا به آنان نعمت‏ها ارزانى داشته است؛ همراه پيامبران و صدّيقان.»(11)

گواهى و تصديق مورد نظر قرآن دو مرحله دارد: تصديق خدا و معاد، به زبان و قلم، و افزون بر آن به‏همراه منش و رفتار؛(12) و «صدّيق»، آن انسان شكوهمندى است كه با گفتار و عملكرد، اين باورش را گواهى مى‏كند. دريغ كه چنين راستگويانى در شمار، سخت اندك هستند، و آن دخت كمال در پرتو درست‏انديشى و عمل‏كرد شايسته‏اش، به چنين شرايط پرشكوهى اوج مى‏گيرد و او را «صدّيقه» مى‏خوانند.

در زيارت‏نامه پيامبر آمده است كه: سلام بر همسران پاك و نيكوكردارت، كه مادران مردم با ايمانند، به‏ويژه بر آن بانوى تصديقگر حق، آن بانوى پاك‏منش و خشنود از مهر خدا و مورد پسند او، خديجه ارجمند، مام راستين و سرمشق درخشان خوبان.

«... خُصُوصاً الصِّدِيقةُ... خَدِيجَةُ الْكُبْرى‏ اُمُّ الْمُؤْمِنينَ...»(13)

بدين‏سان آن بانوى نوانديش، به اين عنوان‏ها مفتحر شده است:

1. «صدّيقه»، يا گواهى‏كننده حق، با منش و عمل‏كرد شايسته؛

2. «طاهره»، يا پاك‏سرشت و پاك‏روش؛

3. «زكيّه»، يا پاك و بالنده در جسم و فكر و روح؛

4. «راضيه»، يا خشنود از تدبير و تقدير حكيمانه خدا؛

5. «مرضيّه»، يا انسان شايسته‏اى كه خدا از او خشنود است؛

6. «كُبرا»، يا بانوى ارجمندتر و بلندپايه‏تر.

6 - بانوى بلندمرتبه‏

لقب ديگر آن بانوى آزادمنش از سوى پيامبر اين بود كه او را «خديجه كُبرى‏»(14) يا بانوى بلندمرتبه‏تر عنوان داد؛ چراكه او در شرايطى بود كه پيامبر در تدبير امور، او را به عنوان وزير و مشاور خود مى‏نگريست و از خِرد بزرگ و مديريت تحسين‏برانگيزش بهره مى‏گرفت.(15)

امام على‏عليه السلام‏نيز او را با همين عنوان ياد كرد.(16) امام چهارم در پايگاه استبداد، ضمن روشنگرى در مورد نسب پرافتخار خود و بيان حقايق وارونه شده به وسيله مذهب سالارى دروغين اموى، مام والايش خديجه را با همين عنوان ياد كرد و فرمود:

«اَنَا بنُ خَديجَةَ الكُبرى‏... .»(17)

«من فرزند محمّد، پيامبر برگزيده خدا هستم.... من فرزند خديجه ارجمند، آن بانوى آزادى‏خواه و توحيدگرايم.»

حضرت زينب در نخستين روشنگرى‏اش در كنار گل‏هاى پرپر شده بوستان محمّد در صحراى نينوا، نام بلند خديجه را، به عنوان بانوى بلندمرتبه ياد كرد:

«إِلَى اللّهِ المُشْتَكى‏... وَ إِلى خَدِيجَةَ الْكُبْرى‏.»(18)

7 - بانوى پرفراز و پرمعنويت‏

از آن بانوى كمال، با عنوان «غرّاء» - به مفهوم بلندجايگاه - ياد شده است؛

«اَيْنَ‏ابْنُ النَّبِىِّ الْمُصْطَفى‏... وَابْنُ خَدِيجَةَ الْغَرّآءِ ... .»(19)

نيز ابوطالب در خطبه عقد خديجه چنين گفت:

«اِنَّ اِْبنَ اَخِينا خاطِبٌ كَرِيْمَتَكُمْ الْمُوْصُوفَةُ بِالسَّخاءِ وَالْعِفَّة وَ هِىَ فَتاتُكُمْ الْمَعْرُوفَةُ الْمَذْكُورَةُ فَضْلُها...»(20)

«اينك برادر زاده ما به خواستگارى دختر بزرگ‏منش شما آمده؛ دختر ارجمندى كه به ويژگى بخشندگى و پاكى آراسته است؛ همو كه دخترى است بلند جايگاه و به شكوه و عظمت شهره آفاق است و برتريش زبانزد همگان و مقامش ارجمند است.»

8 - «زكيّه» يا بانوى پاك‏روش و بالنده‏

واژه «تَزْكِيَه» در فرهنگ واژه‏ها به‏مفهوم پاكى و طراوت و بالندگى است؛ همين‏گونه در آيات و روايات،(21) و جالب است كه يكى از عنوان‏هاى دختر ارجمند حجاز، به تناسب پاكيزگى و بالندگى و آراستگى به ويژگى‏هاى اخلاقى و انجام كارهاى شايسته، «زكيّه» است.

در قسمتى از زيارت‏نامه پيامبر مى‏خوانيم:

«سلام بر همسران پاك و نيكوكردارت... به ويژه بر آن بانوى تصديق‏گر حق، آن بانوى پاك‏سرشت و پاك‏منش ... خديجه بلندمرتبه... .»(22)

9 - بانوى موردپسند خدا

مقام والاى بندگان شايسته‏اى كه خدا از آنان خشنود است، به راستى مقامى است والا؛ و شمار بندگان آگاه و پرواپيشه‏اى كه به سبب رعايت حقوق خدا و مردم، مورد رضايت او قرار گيرند بسى اندك است! و خديجه از كسانى است كه به اين مقام پرفراز اوج گرفت؛ چراكه او از نظر عبادت و فرمانبردارى خدا، پارسايى و انفاق، شكيب و پايدارى در راه عدالت، و از نظر رفتار و گفتار به گونه‏اى زيست كه خدا از او خشنود شد و مورد پسند آفريدگارش قرار گرفت.(23)

10 - «راضيه» يا خشنود از تدبير و تقدير حكيمانه خدا

از والاترين درجات ايمان، آن است كه انسان در اوج آگاهى و عشق، از تدبير حكيمانه خدا خشنود، و به آنچه او براى بنده‏اش تقدير فرموده است، دلگرم باشد. اين وصف خوش، از امتيازهاى بانوى خردمند حجاز در زندگى تاريخ سازش بود. او در اوج آگاهى به همه فراز و فرودها و زيبايى‏ها و ناگوارى‏هاى زندگى - خشنود بود و در اوجى از ايمان و عرفان بود كه همان را مى‏پسنديد كه خدا بپسندد. به ويژه پس از مفتخر شدن به همراهى پيامبر، دست در دست او در راه به دوش كشيدن بار مسئوليت، انواع شكنجه و آزار و تبعيد و فشار واپسگرايان را به‏جان پذيرفت و توانمند و پرصلابت افتخار آفريد و تاريخ ساخت و به عنوان نمونه درخشان زن آزاده، به راه ماندگارى گام سپرد. او به گونه‏اى انديشيد و رفتار كرد كه خدا از او خشنود شد و پيش از رسيدن مرگ، بشارت بهشت خدا را از زبان پيامبرش دريافت داشت:

«فَاقْرَأعَلَيْها السَّلامَ مِن رَبِّها وَ مِنّى وَ بَشِّرها بِبَيْتٍ فِى الْجَنَّةِ...»(24)

از امام صادق - عليه‏السلام - در مورد ايمان استوار و مقام خشنودى خديجه از تقدير حكيمانه خدا پرسيدند، كه فرمود:

«على و خديجه - كه همراه پيامبر بودند و او را راستگوترين روزگاران مى‏شناختند، پس از انديشه بسيار در مورد او و پيامبريش، به رسالت او ايمان آوردند؛ امّا روزى پيامبر آن دو را فراخواند و فرمود: اين فرشته وحى است و مى‏گويد: اسلام داراى برنامه‏ها و پيمان‏هايى است:

يك. ايمان و باور قلبى بر يكتايى خدا؛

دو. ايمان به رسالت محمّدصلى الله عليه وآله؛

سه. ايمان به جهان پس از مرگ و پاداش و كيفر؛

چهار. زندگى براساس مقررات جديد؛

پنج. و آراستگى به منش انسانى؛ اينك آيا اين شرايط را مى‏پذيريد؟

خديجه‏عليها السلام‏پس از انديشه‏اى عميق گفت: من به همه اين اصول و ارزش‏ها ايمان آوردم، همه را گواهى كردم، از جان و دل باور كردم و بر اين پيام و پيمان خشنودم، و در برابرش سر فرود مى‏آورم.»

قطره‏اى از اقيانوس‏

در جامعه عرب رسم بود كه افزون بر گزينش نام براى كودك، پس از رشدش به تناسب شخصيت و نقش وى، برايش «كُنيه» برمى‏گزيدند. كنيه مردان با واژه «أَب» آغاز مى‏شد و از زنان با «أُم»، و خديجه افزون بر نام‏هاى ارجمندش - كه هر يك، قطره‏اى از اقيانوس مواج شكوه او را به نمايش مى‏نهد - داراى چندين كنيه است كه هر كدام، رازى از معنويت اوست، و مشهورترين آنها اين سه كنيه است:

1. «اُمُّ الَّزهراء»، مادر ارجمند زهراعليها السلام؛

2. «اُمُّ الصّعاليك» و «اُّم الْيتامى‏»، مادر يتيمان و بينوايان؛

3. «اُمُّ الْمُؤْمِنينَ»، مام توحيدگرايان، كه پيامبرصلى الله عليه وآله‏فرمود:

«اَنْتِ خَيرُ اُمَّهاتِ الْمُؤمِنِين وَ اَفْضَلُهُنَّ وَ سَيِّدَةَ نِساءِ الْعالَمِينَ.»(25)

«اى خديجه! تو بهترين مادر توحيدگرايان و برترين آنان و سالار زنان گيتى هستى.»

خاندان نوانديش و آزادى خواه خديجه‏عليها السلام‏

اين دخت انديشه و ايمان، در خاندانى درست‏انديش ولادت يافت. خاندانى كه اصيل و ممتاز و داراى بينش و منشى مترقى بود و اين ويژگى‏ها را داشت:

يك. فرهنگ‏دوستى و دانش‏خواهى؛

دو. معنويت‏جويى و دورى از پرستش‏هاى حقارتبار و گناهان رايج؛

سه. حريت‏طلبى و ستم‏ستيزى و آزادگى؛

چهار. ترقى‏خواهى و تحول‏طلبى و پيراستگى از تاريك‏انديشى؛

پنج. درايت و آينده‏نگرى و ژرف‏انديشى؛

شش. استقلال‏جويى و انتخاب و ابتكار و پرهيز از دنباله‏روى.

او از نظر تبار نيز از سوى پدر و مادر باپيامبر خويشاوندى داشت؛ چراكه از سوى پدر، در نياى چهارم با پيامبر عموزاده بود(26) و از سوى مادر در نسل هشتم؛(27) در نتيجه نسب او به ابراهيم، نياى بيست و نهم پيامبر مى‏رسيد.

بجاست كه به زندگى‏نامه برخى از چهره‏هاى نامدار خاندان او بنگريم:

نياى آزادمنش خديجه‏

جناب «اسد» از چهره‏هاى برجسته جهان عرب در روزگار پيش از بعثت بود. او دو دهه پيش از آغاز رسالت محمّدصلى الله عليه وآله‏در مكّه مى‏زيست و از چهره‏هاى نامدار و بانفوذ روزگارش به شمار مى‏رفت.

يكى از كارهاى تحسين‏برانگيز اسد تلاش آزادى خواهانه در تشكيل انجمن دفاع از حقوق بشر در روزگار تيره‏اى بود كه براى انسان، نه حقوق به رسميت شناخته مى‏شد و نه آزادى و برابرى و امنيت و حق انتخاب و انديشيدن و زيستن به صورت موجودى صاحب شعور و برخوردار از استقلال و حق حاكميت بر سرنوشت، و تنها زر و زور و تزوير، ملاك شخصيت و معيار بهره‏مندى از فرصت‏ها و امكانات بود، و زورمدارى ميداندار خانه‏ها و جامعه‏ها. آرى! در آن روزگار غربت انسان، «اسد» به همراه گروهى از دوستان آزادى خواه خود، در كنار خانه خدا انجمنى را بنياد نهاد كه مرامنامه‏اش اين بود: اگر در مكّه و اطراف آن، ستمديده‏اى دادخواهى كرد، به يارى او بشتابند و داد او را از زورگويان بگيرند و به او امنيت و پناهندگى دهند. اين انجمن ترقى‏خواه و مدافع حقوق بشر بدان دليل كه سه عضو مركزى‏اش، «فضل» نام داشتند، به عنوان «حِلْفُ الْفُضُول» يا پيمان جوانمردان شهرت يافت.

اين كار سِترگ چنان ارزشمند است كه پيامبر در روزگار جوانى در آن انجمن شركت مى‏جويد و در راه مبارزه با ستم و تأمين امنيت و آزادى تلاش مى‏كند و در ارزش آن گام بلند، پس از روزگار درخشان بعثت نيز فرمودند:

«لَقَدْ شَهِدْتُ فِى دارِ عَبدُاللَّهِ بْنِ جَذعانِ حِلْفاً لَوْ دُعِيَتُ بِهِ فِى الْإسْلامِ لَأَجِبْتُ.»(28)

«من در جوانى در انجمن ترقى‏خواه و ستم‏ستيز و كمال‏جويى عضويت يافتم كه هم اكنون نيز اگر مرا بر چنين تشكيلات و انجمن بشردوستانه‏اى فراخوانند، بى‏درنگ شركت مى‏كنم.»

نيز فرمودند:

«من، در جوانى در انجمن ترقى‏خواه و ستم‏ستيزى عضويت يافتم كه هم اكنون حاضر نيستم پاداش و نام نيك آن را با گرانبهاترين ثروت‏ها مبادله نمايم.»(29)

«لَقَدْ شَهدْتُ فِى دارِ عَبدُاللَّهِ بنِ جَذعانِ حِلْفاً مااُحِبُّ اَنَّ لِى بِهِ حُمُرُ النَّعَمِ»(30)

آيا شركت دليرانه نياى آزادمنش خديجه در چنين انجمن و همكارى با چنين جريان آزادمنشى، نشانگر رشد فكرى و مبارزه او با استبداد و ترجمان درايت و مديريت و ابتكار و استقلال او نيست؟

يكى از نويسندگان مى‏نويسد: نياى خديجه، «اسد» مردى شجاع و حق طلب بود. از رنج رنجديدگان و پايمال شدن حقوق محرومان رنج مى‏برد، و در انديشه تأمين حقوق بشر در آن روزگاران سياه بود. در همين انديشه نيز پيمان جوانمردان و نخستين اعلاميه حقوق بشر را در جهان عرب امضا كرد و با گروهى از عدالت خواهان هم پيمان شد كه از حقوق و آزادى بشر دفاع كند. اين همان انجمنى بود كه پيامبر نيز در بهاران زندگى از اعضاى پرشور آن گرديد و هماره به آن مباهات مى‏كرد.

بر اين باور است كه كمال‏جويى و آزادى‏خواهى و... در قطره قطره خون و تك تك سلول‏هاى خديجه جريان مى‏يابد، و آن‏گاه در زندگى با اعتماد به خود، در همين شاهراه رستگارى گام مى‏نهد و همين منش مترقى را پى مى‏گيرد.

پدر استبدادستيز و استقلال‏طلب خديجه‏عليها السلام‏

نام پدر آن دخت كمال، «خُويلد» بود. او نيز از چهره‏هاى برجسته آزادى‏خواهى و استقلال‏طلبى و مبارزه با ستم به شمار مى‏رفت.

تاريخ مكّه، شهامت و ايستادگى دليرانه او در برابر شاهان انحصارگر «يمن» را فراموش نخواهد كرد؛ چراكه يكى از استبدادگران «يمن» براى تسخير مكّه دست به لشكركشى زد و با سپاهى گران وارد شهر شد، تا براى جابه‏جايى اعتبار معنوى و تاريخى «كعبه» و نام بلندآوازه ابراهيم، «حجرالأسود» را بربايد. در آن شرايط بحرانى - كه منطق خشونت و اشغال نيروى مهاجم، اجازه دم زدن را نمى‏داد - پدر شجاع خديجه، پرچم استقلال و آزادى را به دوش كشيد و با نداى آزادى و مقاومت در برابر اشغال و دفاع از استقلال و ميراث معنوى ابراهيم، مردم را به حركت آورد و راه تعرّض به افتخارات را مسدود ساخت و اجازه جابه‏جايى «حجر الأسود» را نداد. اين كار او به گونه‏اى پرشكوه بود كه شيرينى داستان‏ها شد و باعث شد كه زبان آشنا و بيگانه و دوست و دشمن به ستايش پدر استقلال‏طلب آن دخت خِرد گشوده شود و براى شهامت و درايت، نسل‏ها او را بستايند.(31)

از تاريخ و روايات رسيده چنين دريافت مى‏شود كه وقتى پدر شجاع بانوى خردمند حجاز از نقشه تجاوز كارانه شاه «يمن» آگاه شد، از سويى دليرانه نزد او رفت و با او به گفت‏وگو نشست و به او هشدار داد كه مباد به چنين كارى دست يازد كه مورد خشم خدا قرار خواهد گرفت، و بداند كه پروردگار كعبه از آن دفاع خواهد كرد و متجاوز را به كيفر بيدادش، به لعنت ابدى گرفتار خواهد ساخت، و از دگر سو، چهره‏هاى بانفوذ منطقه را فراخواند، و با تشكيل شوراى امنيت ملّى با آنان به رايزنى پرداخت كه براى مقاومت در برابر تجاوز و اشغال، چه بايد كرد؟ و سرانجام در برابر آن قدرت خشن و استبدادپيشه و اشغالگر به پا خاست و خروشيد كه مرگ پرافتخار از اين ذلّت‏پذيرى و حقارت، بسى نيكوتر است: «اَلْموتُ اَحْسَنُ مِن ذلِك»، و از پى آن، شمشيرش را بر گرفت و به ميدان دفاع گام نهاد، و از پى او، «قريش» و ديگران به ميدان آمدند.(32)

بدين‏سان، با درايت و فرصت‏سازى و شهامت تحسين‏برانگيزش، بذر مقاومت در برابر اشغال را در دل‏ها افشاند و با روشنگرى و تلاش آبيارى كرد و جلو تجاوز و بيداد را گرفت. اين بزرگمرد شجاعت، پدر «خديجه» بود، و آزادمنشى و رفتار مشاركت‏جويانه او در مديريت و ساماندهى دفاع ملّى، در دنياى وجود دخترش خديجه جريان داشت.

مادر خداجو و ارجمند خديجه‏

مادر ارجمند خديجه نيز چهره برجسته زن درست‏انديش و پاك‏منش روزگار خويش است. او «فاطمه» نام داشت. در يكى از اصيل‏ترين خاندان‏هاى عرب از نظر حسب و نسب و بهره‏ورى از ثروت و امكانات و رشد فرهنگى و اخلاقى، ديده به جهان گشود و در كنار پدر و مادرى نيك‏انديش پرورش يافت.

از ويژگى‏هاى مادر ارجمند خديجه اين بود كه در آن شرايط دشوار زندگى - كه زنان و دختران در خاندان‏هاى ثروتمند و صاحب امكانات، غرق در زرق و برق و در كمند هوا و هوس و در اسارت پرستش‏هاى ذلّت‏بار و خرافى بودند - از سويى از نقاط منفى و اسارتبار و فرصت‏سوز اعلام بيزارى كرده و دل و دامان و انديشه و رفتار را پاك مى‏داشت و از دگر سو دنياى وجودش را به ارزش‏ها آراسته مى‏ساخت و به دين و آيين پدران توحيدگرا و عدالتخواه خويش ابراهيم و اسماعيل ايمان داشت.(33)

برادر زاده روشن‏انديش او

افزون بر پدر و مادر و خاندان خديجه‏عليها السلام، ديگر نزديكانش نيز چهره‏هاى دانش و خِرد و ابتكار و شهامت در روزگار خود بودند.

او برادر زاده‏اى به‏نام «حكيم» داشت كه هم، سرآمد ثروتمندان و نامداران عرب بود، و هم با وجود آن ثروت و نفوذ و اعتبار فراوان و مديريت هوشمندانه، نه تنها بسان ديگران به تباهى(34) و بيداد نغلتيده بود، كه در شاهراه كمال گام مى‏سپرد و در انديشه عدالت و آيين درست و راه و رسم رشددهنده، در تلاش و تكاپو بود و با كشيش‏ها و عالمان يهود و آگاهان از كتاب‏هاى آسمانى گفت و شنود داشت.

او مردى خردمند و صاحب‏نظر و خودساخته روزگارش بود و در بخشش به محرومان و دستگيرى از افتادگان از چهره‏هاى كم نظير به شمار مى‏رفت. در بينش و درايت به‏گونه‏اى شهرت داشت كه در پانزده سالگى به عضويت «دارالنّدوة»، يا مجلس مشورتى «قريش» - كه از شرايط آن، همراه داشتن عمر و تجربه و اعتبار چهل ساله بود - پذيرفته شد و اين رشد فكرى و تدبير نيرومندش براى او حسادت‏ورزان و بدخواهان بسيارى برانگيخت، كه ابوجهل و ابوسفيان از آن جمله بودند.

او هوشمندى و مديريت را در تجارت هزينه مى‏كرد و كاروانهاى بازرگانى‏اش هماره ميان شام و حجاز و شهرهاى شبه جزيره عربستان و ايران در رفت و آمد بود، و از اين راه درآمدى سرشار به حساب او سرازير مى‏شد، امّا او به جاى گنجينه ساختن و انحصار امكانات و مستى ثروت، جز بخشى از آن، همه را در راه محرومان و پذيرايى از ميهمانان هزينه مى‏كرد، و به همين دليل هم دل‏هاى بسيارى در گرو مهر او بود. آرى، برادر زاده خديجه چنين انسان خودساخته و برجسته‏اى بود و به آن دخت انديشه وكمال مهر بسيارى داشت، و در تربيت و رشد او از هيچ خيرخواهى فروگذار نبود، و تاريخ نشانگر آن است كه يكى از چهره‏هايى كه خديجه از او بسيار اثر گرفت و منش و مديريت را از او اقتباس كرد، همين برادر زاده خردمند و درست‏انديش بود.

عموى دانشمند او

«ورقه»، عموى دانشمند «خديجه» بود. او آيين مسيح را در روزگار خويش برگزيد.

از چهره‏هاى برجسته روزگارش بود و افزون بر ادب و دانش روز، از كشيشان بزرگ مسيحى به شمار مى‏رفت و از ظهور پيامبر نيز آگاهى داشت و از كتاب‏هاى آسمانى ديگر نيز آگاهى داشت، و به همين دليل براى يهود و نصارا و شرك‏گرايان عرب مرجعيت علمى و اخلاقى داشت.

او در شاهراه پارسايى گام مى‏سپرد و شبانه‏روزش در پرستش خدا و نگرش جست‏وجو گرانه بر پديده‏ها و پديدآورنده آنها مى‏گذشت. هماره دم‏خور تورات و انجيل بود و در آنها مى‏انديشيد تا ويژگى‏هاى پيامبرى را كه آن كتابها، ظهور درخشانش را مژده مى‏دادند بيشتر دريابد، و از آينده جامعه‏ها آگاه شود. افزون بر اين، او با راهبان بزرگ به گفت و گو مى‏نشست تا نكته‏هاى تازه‏اى به دست آورد. به همين دليل در زندگى خويش از پرستش‏هاى ذلّت‏بار و خرافات بيگانه بود و به خداجويى و ايمان به‏پاداش و كيفر شهرت داشت. او سراينده روشن انديش و خوش قريحه زمانش به شمار مى‏رفت و به خاطر ناسازگارى با ظلم، مورد احترام همگان، جز ستمكاران بود.

يكى از نويسندگان مى‏نويسد: از جمله اعضاى برجسته خاندان خديجه، عمويش «ورقه» بود. مرد انديشورى كه پرستش‏هاى ذلّت‏بار را برنمى‏تافت و در پى تحقيق در مورد آيين ابراهيم بود. او همان دانشمندى بود كه دخت خردمند حجاز او را در گذرگاه‏هاى حسّاس تاريخى، آموزگار و مشاور خود مى‏شناخت؛ از جمله در ازدواج با پيامبر، و نيز آن گاه كه نخستين بارقه وحى بر قلب مصفاى محمّدصلى الله عليه وآله‏فرود آمد، او بود كه به وسيله خديجه به پيامبر تبريك گفت و او را به استوارى بيشتر سفارش كرد. او كشيشى آزادمنش بود، و ضدّ خرافات هشدارها مى‏داد. نمونه اشعار او در يكتاپرستى و جهان پس از مرگ، نشانگر درايت اوست.(35)

دو آموزگار و الگوى زندگى خديجه‏

از تاريخ چنين دريافت مى‏شود كه اين دو چهره خوش قريحه و روشن‏انديش عرب، در كودكى و جوانى خديجه، بيشترين اثر را روى انديشه و منش او نهادند؛ به‏گونه‏اى كه دخت خردمند حجاز، هنرِ مديريت اقتصادى و مهندسى اجتماعى و هوشمندى در تجارت را از برادرزاده با تدبيرش «حكيم» اقتباس مى‏كرد، و انديشه‏ورى و پروا و مردم‏خواهى را از عمويش «ورقه».

خديجه‏عليها السلام‏هميشه با اين دو مردِ خِرد و مديريت رايزنى مى‏كرد و آنان هم دلسوزانه تجربه‏هاى زندگى و تاريخى، دانش و هنر و آگاهى‏هاى خود را در طبق اخلاص نهاده و به دخت فرزانه و كمال‏جوى خاندان خود هديه مى‏كردند.(36) به همين جهت، اين بانوى معنوى به گونه‏اى ابعاد شخصيت خود را مهندسى كرد و ساخت كه نه تنها به پرستش‏هاى ذلّت‏بار و زشتى‏هاى روزگارش روى خوش نشان نداد، كه چهره‏اى آزادمنش، استقلال‏جو، پاك‏روش و درستكارى از خود به يادگار نهاد.

او به چنان جايگاه بلندى اوج گرفت كه چهره نامدارى چون «ابوطالب» او را بانويى در اوج خِرد و كمال و بزرگمنش و آراسته به والايى‏ها و از هر عيب و عار روزگارش پاك و پاكيزه وصف نمود:

«اِنَّ خَدِيجَهَ اِمْرَأةٌ كامِلَةٌ مَيْمُونَةٌ فاضِلَةٌ تَخْشَى الْعارَ وَ تَحْذرُ الشَّنارَ.»(37)

امام مجتبى‏عليه السلام‏با آن شكوه در سيما و منش و دانش و كمال مى‏فرمود:

«... وَ كُنْتُ اَنا اَشْبَهُ النَّاسِ بِخَدِيجَةَ الْكُبْرى‏.»(38)

«... من شبيه‏ترين انسان‏ها در سيما و منش به مادر گران‏قدرم خديجه‏ام.»

آرزوى بزرگ وصال‏

بر خلاف پندار برخى كه پيوندهاى خانوادگى را همسان مى‏نگرند، ازدواج‏ها نه تنها همانند نيست، كه بسان زندگى‏ها متنوع است:

پيوندهاى قالبى و محيطى، غريزى و حيوانى، هوسى و عياش‏منشانه، رياكارانه و براى تفاخر، واپسگرايانه و دنباله‏روانه، حسابگرانه و تجارى، تدبيرگرانه و سياسى، انسانى و اخلاقى؛ و ديگر، ازدواج‏هاى درس‏آموز كه در معنويت و شكوه چيزى فراتر از پيوندهاى انسانى است و براى خود ويژگى‏هايى دارد.

ازدواج پيامبر با خديجه از ازدواج‏هاى درس‏آموز بود؛ چرا كه آن دو انسان بزرگمنش، همان‏گونه كه خود در سيما و منش نمونه بودند، پيوندشان نيز براى تاريخ و براى عصرها قالب‏شكن، آزادى‏بخش، و درس‏آموز بود.

هماره و همه‏جا پسر و خاندان پسر به خواستگارى مى‏روند، امّا از شگفتى‏هاى روزگار اين كه در اين پيوند خجسته و شگفت، پرشكوه‏ترين دختر حجاز پيشگام مى‏شود و ضمن «نه» گفتن به فرزندان اشراف، خود با اعتماد به خويشتن و به‏گونه‏اى ابتكارى براى خواستگارى از شكوهبارترين جوان تاريخ پيشگام شد و تدبيرهايى شرافتمندانه و اخلاقى را براى ازدواج با محمّدصلى الله عليه وآله‏سامان داد:

1. او خواهر خوش‏فكرش «هاله» را به‏عنوان سفير به سوى «عمّار» فرستاد، تا از او بخواهد تا موانع پيوند خديجه با محمّد را بر طرف ساخته و او را براى اقدام برانگيزد، و «عمّار» نيز چنين كرد.(39)

2. او براى رسيدن به آرزوى خويش، از انديشه و دانش عمويش «ورقه» بهره گرفت و از او مدد خواست.

روزى به هنگام مشاوره در اين مورد، «ورقه» براى آزمون علاقه و آمادگى او، از ناهمگونى اقتصادى او با محمّد سخن به ميان آورد، اما او گفت: عمو جان! اگر من به آرزوى خويش نائل آيم، ثروت خود را فداى او مى‏سازم؛ چه‏كه بايد ثروت وسيله آسايش انسان باشد و در راه رشد او هزينه شود و نه هدف. «ورقه» كه تشويق‏گر او در اين راه بود، گفت: با اين انديشه، به خداى سوگند كه به نيك‏بختى راه يافته‏اى؛ چراكه به همنيشى پيام‏آورى گران‏قدر مفتخر گشته است.(40)

3. در روايت ديگرى است كه «خديجه» در اوج شيفتگى به سيما و منش زيباى محمّدصلى الله عليه وآله، نزد «ورقه» رفت و گفت: عمو جان! من چگونه مى‏توانم به سعادت پيوند با او نائل آيم؟

عمويش به او اميد بخشيد و از آموزه‏هاى كتاب‏هاى آسمانى يارى جست و براى او دعايى هم نوشت و از او خواست تا تحقق خواسته خويش را با اخلاص و اصرار از خدا بخواهد. پس از آن، ديگر آن دخت كمال، شب و روز در اين انديشه بود و از هيچ تدبير خردمندانه‏اى فروگذار نبود و تحقق آرزويش را از خدا مى‏جست.(41)

4. او براى رسيدن به آرزوى بزرگ وصال، بانويى هوشمند به نام «نفيسه» را به عنوان سفير، به‏سوى محمّد فرستاد، و او ضمن گفت و گو، راه اين پيوند را گشود.

5. پس از آن مرحله، خديجه خود با درايت و نجابتى وصف‏ناپذير با محمّدصلى الله عليه وآله‏به گفت و گو نشست و پس از آگاهى بيشتر از بينش و منش والاى آن حضرت، از او پرسيد چرا ازدواج نمى‏كند؟

حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏فرمود: اگر خدا يارى كند در اين انديشه هستم.

گفت: آيا دوست دارى از دخترى شايسته برايت خواستگارى كنم؟

او پاسخ داد: چرا؟

خديجه گفت: براى شما دخترى از خاندان «قريش» در نظر دارم، كه وقتى او را معرفى كنم، بپذيريد. او از جامعه و روزگار خود ناخشنود و با شما هم‏انديش است، و حاضر است تو را در راه هدف‏هايت يارى كند.

پيامبر - كه از سخن او به رازش راه يافته بود - پرسيد: او كيست؟

خديجه غرق در حيا شد و سكوت كرد، آن‏گاه به آرامى گفت: او خدمتگزار تو، «خديجه» است: «هِىَ مَمْلُوكَتِكَ خَدِيجَة.»(42)

محمّدصلى الله عليه وآله‏نيز چون او غرق در آزرم شد، سر را به زير افكند و در درياى انديشه فرو رفت، و دانه‏هاى عرق از پيشانى بلندش بسان دانه‏هاى مرواريد فرو غلطيد، و نتوانست پاسخ دخت كمال را بدهد، به همين جهت دقايقى در سكوت سپرى شد و خديجه دگرباره با درايت گفت: چرا پاسخ مرا نمى‏دهى؟ سپس افزود: حقيقت اين است كه من دل در گرو عشق پاك تو دارم، و حاضرم يار و فرمانبردار شما در راه هدف‏هاى بلندتان باشم، پس هر آنچه مى‏پسندى، بگو كه قلب من جز در انديشه خشنودى تو نيست: «فَاحْكُمْ بِما شِئْتَ وَ ما تَرْضى فَالْقَلْبُ ما يُرْضَيِهِ اِلاّ رِضاكَ.»

بدين‏سان با فرصت‏سازى خردمندانه كوشيد تا انديشه و احساس قلبى خود را با ظرافت و نجابت بيان كرده و نظر برترين جوان عصرهارا به سوى هدف بلند خويش جلب، و با شنيدن نظر محمّدصلى الله عليه وآله‏راه را براى آن پيوند سعادت سازى كه طليعه‏اش از افق نمايان مى‏شد، بگشايد.(43)

محمّدصلى الله عليه وآله‏سر بلند كرد و با متانت و وقارى وصف‏ناپذير گفت: درست است كه تو از نظر سيما و منش، آزاده‏اى و آراسته به ويژگى‏هاى اخلاقى؛ امّا از نظر اقتصادى با من همگون نيستى، از اين رو من ترجيح مى‏دهم با دخترى پيمان زندگى ببندم كه با من همگون باشد و بتواند با پارسايى زندگى كند. او گفت: آنچه در راه عزيزان بود، بار گرانى است به تن داشتن.

بدين‏سان اعلام كرد كه حاضر است همه امكانات و اعتبارش را نيز در راه هدف‏هاى آزادى‏بخش محمّدصلى الله عليه وآله‏قرار دهد؛ چراكه او در انديشه پيوند دو انديشه و دو جان است، نه دو جسم؛ به‏همين جهت است كه ازدواج او با برترين جوان تاريخ، ازدواجى بى‏نظير و پيوندى درس‏آموز و تاريخ‏ساز مى‏شود.

6. هنگامى‏كه «صفيّه» عمّه پيامبر خبر شيفتگى خديجه به او را شنيد و به سراى او رفت، آن دخت كمال ضمن ارائه نشانه‏هاى دلدادگى، هديه‏هايى ارزشمند نيز به او داد و به‏هنگام خداحافظى به‏نشان پاسخ مثبت به اين پيوند، گفت: تو را به خدا مرا در راه وصال محمّدصلى الله عليه وآله‏يارى كن: «بِاللّهِ عَلَيْكِ اِلاّ اَعَنْتِنِى عَلى‏ وِصالِ مُحَمَّدٍ»(44)

7. برابر آداب و رسوم آن زمان و روزگار ما، دختران و پسران به هر اندازه صاحب كمال باشند، هنوز خود را در شرايطى نمى‏نگرند كه اقدام به امضاى پيمان زندگى مشترك با فرد دلخواه خود كنند؛ به همين جهت خانواده و جامعه نيز اقدام به اين كار خطير از سوى خود آنان را جالب نمى‏نگرد و در اين راه بزرگان خانواده پيشگام مى‏شوند؛ امّا از شگفتى‏هاى پيوند مترقى محمّدصلى الله عليه وآله‏و آن دخت خِرد، يكى هم اين بود كه آن دو جوان رشد يافته و بزرگ‏منش به‏گونه‏اى صاحب شعور و استقلال بودند كه خود با ابتكار و درايت اقدام كردند، آن‏گاه دو خانواده، كار را به سامان برد. جالب‏تر آن كه «خديجه» در آن جامعه بسته و در بند خرافه و تعصب ضدّ زنان و دختران و در شرايط و روزگار تيره‏اى كه براى زنان و دختران حقوق و آزادى و حق تصميم‏گيرى به رسميت شناخته نمى‏شد، در حساس‏ترين لحظه‏ها خود با درايت و متانت تصميم مى‏گرفت، آن هم تصميمى سنجيده و سرشار از شگفتى و شهامت؛ به اين دو نمونه بنگريد:

الف. هنگامى كه ابوطالب براى حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏به خواستگارى خديجه رفت، و خواستگارى كرد و مهريه او را خود به عهده گرفت، در پاسخ او، «ورقه» لب به سخن گشود، امّا شكوه مجلس او را گرفت و از پاسخ بازماند، اين‏جا بود كه آن دخت كمال، زمام سخن را به كف گرفت و بادرايت تحسين‏برانگيزى رو به خاندانش نمود و ضمن احترام به آنها، خود را در تصميم‏گيرى در مورد سرنوشت و امضاى پيمان زندگى مشترك مقدم شمرد و اجازه خواست تا پاسخ خواستگارى محمّدصلى الله عليه وآله‏را بدهد. آن‏گاه گفت: اى محمّد! من خود رابه خواست پروردگار اين خانه پرشكوه به عقد تو درمى‏آورم و با سپاس از بخشندگى عمويت ابوطالب، مهريه‏ام را خودم به‏شما هديه مى‏كنم؛ پس از بستگانت بخواه تا طرح جشن باشكوه اين پيوند را در افكنند، و تو نيز از اين پس سالار همسرت، خديجه و مايه مباهات او هستى.(45)

ب. پس از ازدواج، مردم را گواه گرفت كه ثروت و امكانات او از آنِ محمّد است و خود با طيب خاطر همه را به او مى‏بخشد.(46)

انگيزه‏هاى اين پيوند درس‏آموز

انگيزه حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏براى اين پيوند مبارك چه بود؟ انگيزه‏هاى آن دخت كمال چه بود و چه عواملى آن دو را به‏سوى اين ازدواج سوق داد؟

تاريخ گواهى مى‏دهد كه انگيزه اين پيوند خجسته، آگاهى ژرف و ايمان خديجه به امانت محمّد و آينده درخشان او بود. فراز و نشيب زندگى خديجه و رواياتى كه در فضيلت و رشد معنوى او رسيده است اين مطلب را بيشتر روشن مى‏سازد؛ براى نمونه:

1. امام صادق‏عليه السلام‏در مورد انگيزه آن بانوى معنوى و با ايمان فرمود: او همان بانوى نوگرا و بزرگى است كه سالار بانوان قريش است. به خواستگارى زمامداران روزگارش «نه» گفت؛ امّا به سبب كمال‏جويى و آينده نگريش، خود را به همسرى پيامبر آزادى در آورد، چراكه پرتوى از نويدهاى كتاب‏هاى آسمانى پيشين را در وصف محمّدصلى الله عليه وآله‏شنيده بود:

«وَ هِىَ سَيِّدَةُ نِساءِ قُرَيش وَ قَدْ خَطَبَها كُلُّ صنديدٍ وَ رَئيسٍ قَدْ اَبَتْهُم فَزَوَّجَتْها نَفْسَها لِلذِى بَلَغَها مِنْ خَبَرِ بُحَيْراء... .»(47)

يكى از دانشمندان مى‏نويسد: گواه ديگر بر پيشتازى خديجه در ايمان، سرگذشت آغاز وحى است؛ چراكه وقتى پيامبر پس از فرود فرشته وحى، از كوه «حِراء» فرود آمد و آن رويداد شگفت را با آن مشاور خردمند در ميان نهاد، او با اعلام ايمان خود افزود: من از دير باز در انتظار چنين رويداد خجسته‏اى بودم و در اين مورد بسيار انديشيده‏ام.(48)

سه دهه زندگى و دغدغه‏هاى مشترك‏

هدف‏ها در پيوند دو انسان براى زندگى مشترك متفاوت است.

از ديدگاه خردمندان ازدواج پاسخى است به نيازهاى روانى و عاطفى و روحى انسان كه قرآن مى‏فرمايد:

«وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»(49)

«و از نشانه‏هاى او اين است كه از خودتان همسرانى براى شما آفريد تا به آنان روى آوريد و در زندگى مشترك آرامش يابيد؛ و ميانتان دوستى و مهرى ژرف قرار داد. راستى كه در اين تدبير ظريف براى مردمى كه مى‏انديشند، نشانه‏هايى است.»

در روزگارى كه دخت خردمند حجاز افزون بر تبار پرافتخار، خود به صورت مستقل در عرصه مديريت و تجارت مى‏درخشيد و در همان حال حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏به سبب درست انديشى و امانتدارى شهره شهر گرديده بود، آوازه اين امانتدارى به گوش خديجه رسيد و بر آن شد تا او را به عنوان مدير امور بازرگانى خارجى خود به همكارى دعوت كند. اين دعوت، سرآغاز آشنايى اين دو انسان معنويت خواه شد، و اين آشنايى به سبب موقعيت‏هاى شايان و پياپى حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏در سفر تجارى و طنين امانتدارى و درايت او در افكار عمومى توجّه دخت خردمند حجاز را بيشتر جلب كرد؛ به‏گونه‏اى كه اين معنويت و شكوفايى شخصيت حضرت در گستره جان فضيلت‏طلب او تحول تازه‏اى پديد آورد. كار راستى و مردانگى حضرت چنان اثرى در دل كمال‏جوى خديجه نهاد كه آداب و رسوم دست و پاگير جامعه را كنار نهاد، و براى به دست آوردن همدمى آن ويژگى‏هاى انسانى، خود پيشگام شد و پيشنهاد ازدواج داد و سرانجام هماى سعادت بر سرش سايه افكند و دست تقدير او را به سايه‏سار والايى‏ها اوج داد.

مهر و حق‏شناسى متقابل‏

زندگى خديجه‏عليها السلام‏در شرايط جديد با درخشندگى فراوانى همراه بود و هر روز لطافت بيشترى به خود مى‏گرفت؛ چراكه او زندگى مشترك را در فضايى آغاز كرده بود كه لبريز از عشق و خِرد و خداپرستى بود. او، به همتاى زندگى‏اش عشقى آسمانى مى‏ورزيد و او را در انديشه و كارش يارى مى‏كرد و در ابعاد گوناگون زندگى با او به سخن مى‏نشست و در كارها با او همكارى مى‏كرد. راستى كه اگر زندگى خانوادگى بر اساس هماهنگى در انديشه و هدف و همگرايى در آرمان و ادب پى‏ريزى شود، و در رعايت حقوق متقابل و عشق و ارزش‏هاى اخلاقى حاكم باشد، چه قدر دوست داشتنى است! و راستى كه زندگى مشترك آن دو گوهر گرانمايه هستى چنين بود.

اين حقيقت جاى شگفتى ندارد، چراكه بانوى خردمند حجاز به اجمال از انديشه و منش والا و موقعيت شكوهبار همتاى گران‏قدرش در بارگاه خدا و آينده درخشان او آگاه بود؛ به همين دليل او را احترام مى‏كرد و در برابر او سراپا گوش و هوش و عشق و انتخاب بود، و مى‏كوشيد تا آن‏گونه كه شايسته است قدرشناس باشد. خديجه، محمّد را نه تنها زيباترين كه خردمندترين، تواناترين، عزيزترين، پاك‏ترين، بامعنويت‏ترين و آراسته‏ترين انسان‏ها مى‏نگريست و آينده‏اش را درخشان مى‏ديد و به‏همين جهت هم حرمت او را پاس مى‏داشت. از سوى ديگر، حضرت محمّد نيز به بانوى خردمند حجاز همين‏گونه عشق مى‏ورزيد و احترامش مى‏كرد. اين تكريم و حق‏شناسى نه تنها به اين دليل بود كه او همتاى بادرايت و نوانديش و پاكمنش زندگى‏اش بود، بلكه بدان سبب بود كه او را سالار زنان و مام نسل ماندگار خود، و فرهنگى از فضيلت‏ها و تبلورى از والايى‏ها يافته بود. با اين نگرش، چگونه بانويى با آن همه امتيازها براى گوهرشناسى چون او عزيز نباشد؟ بانويى با آن نسب رفيع، معنويت و آزادگى، جمال و كمال، خِرد و دانش، نوانديشى و آزادى خواهى، سخاوت و بلند نظرى، و ده‏ها امتياز ديگرى كه سخن گفتن از آنها كار ساده‏اى نيست.

از آن سمبل معنويت و اخلاق آورده‏اند كه در برابر تلاش بى‏جاى برخى كه مى‏كوشيدند تا موقعيت والاى خديجه را در گستره قلب نازنين حضرت محمّد تسخير كنند، پس از اندرزها و ظرافت‏هاى تربيتى و اخلاقى بسيار، سرانجام با صراحت و ظرافت روشنگرى فرمود: كار عشق آن بانوى كمال آسمانى است و نه زمينى.

يكى از دانشمندان اهل سنّت آورده است كه عايشه مى‏گفت: به هيچ كدام از زنان پيامبر بسان خديجه باآن‏كه او را نديده بودم، دستخوش حسادت نشدم؛ چراكه او گستره حساسى از قلب پيامبر را به خود اختصاص داده بود؛ به‏گونه‏اى كه پيامبر نه تنها خديجه، كه هر كس و هر چه را كه از او نشان داشت، به چشم ديگرى مى‏نگريست!

او هرگاه گوسفندى ذبح مى‏كرد، نخست سهم دوستان خديجه را مى‏فرستاد. يكبار به اين كارش اعتراض نمودم كه چه قدر از شكوه و عظمت خديجه مى‏گويى؟ او فرمود: خدا عشق او را رزق و روزيم ساخته است:

«اِنِّى رُزِقْتُ حُبَّها.»(50)

نيز روشن ساخت كه نه تنها خود خديجه و منش مترقى او، كه دوستان او را نيز دوست مى‏دارد: «اِنِّى لَأُحِبُّ حَبِيْبَها.»(51)

باز در مورد عمق مهرش نسبت به آن دخت جمال مى‏فرمود:

«... وَكُنْتُ لَها عاشِقاً فَسَألْتُ اللَّهَ اَنْ يَجْمَعَ بَيْنِى وَ بَيْنَها...»(52)

«من در زندگى مشترك به سبب بينش و منش مترقى خديجه به او عشق مى‏ورزيدم، به‏همين جهت از بارگاه خدا خواستم كه در سراى جاودانه نيز ما را همراه و همنشين سازد.»

خديجه 25 سال با پيامبر همراه بود، امّا چگونه؟ او همان‏گونه كه پيشگامى‏اش در ازدواج با حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏همه را شگفت‏زده كرد، در زندگى درخشانش نيز همه را بهت‏زده كرد. او در اوج ثروت و شهرت و جمال و كمال، با زندگى جديد در راه فروتنى گام سپرد. او كه زرداران و زورداران را به هيچ انگاشت و به اصرار آنان به ازدواج، نه گفت، در برابر شكوه حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏خود را نه يار همراه، كه خدمتگزار خواند.

سبك معاشرت خديجه با آن حضرت‏

سبك معاشرت خديجه با پيامبر، نه بر اساس حقوق متقابل و نه حتى اخلاق والا و منش مترقى، كه بر اساس شيفتگى و شعور بود؛ چراكه او در انديشه ثروت معنوى و زيبايى ظاهر و باطن بود، تشنه رشد و پيشرفت، عدالت‏خواهى و استقلال‏جويى، آزادى و آزادگى و گسترش معنويت و اخلاق براى مردم خويش بود. او در شاهراه پروا و پاكى گام مى‏سپرد و يارى همراه و آراسته به رادى و جوانمردى را از خدا مى‏خواست، و اين‏ها را يكسره در آبشار ريزان وجود حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏يافته بود. به‏همين جهت در زندگى مشترك خود با حضرت محمّدصلى الله عليه وآله‏از آغاز تا آخرين لحظه‏ها، بهترين يار و مهربان‏ترين مونس پيامبر شد و به صورت نمونه كامل يك همسر فداكار زيست. او در روزهاى آرامش، نزديك‏ترين همدم پيامبر بود، و در دوران دشوارى، پرشكيب‏ترين مددكار و در رويدادهاى سخت، شيردل‏ترين پشتيبان آن حضرت بود.

«علاّمه مجلسى» مى‏نويسد: خديجه نخستين كسى بود كه به خدا و پيامبرش ايمان آورد و قرآن را گواهى نمود، با همه وجود و توان بار گران وزارت و همكارى پيامبر را به دوش كشيد، و بدين‏وسيله خداى توانا، كار سِتُرگ و بار گران رسالت را با همكارى شجاعانه خديجه بر پيامبرش آسان ساخت.(53)

آن حضرت تا آخرين روز زندگى خديجه، او را يارى غمخوار، همكارى چاره‏ساز و سنگ صبورى گره‏گشا و آرامش‏بخش دل مى‏ديد. هر سخن گزنده و جسارت زننده و دروغ‏انگارى را - كه از تاريك‏فكران مى‏شنيد و دل نازنين‏اش از اندوه آكنده مى‏شد - با شريك دغدغه‏هايش، خديجه در ميان مى‏نهاد، و خدا به‏وسيله سخن و تدبير حكيمانه آن شير زن، درد و اندوه را از گستره دل پيامبرش مى‏زدود؛ چراكه آن يار بزرگمنش، وقتى پيامبر را در فشار مشكلات مى‏ديد، با زبان و عمل، او را به‏استوارى برمى‏انگيخت، و با همزبانى از فشارها مى‏كاست و با آسان شمردن كار سِترگ ارشاد و ايجاد دگرگونى مطلوب در انديشه‏ها، چشم‏انداز موفقيت را نزديك مى‏ساخت. او شريك دغدغه‏هاى پيامبر، نگهبان جان او از شرارت دژخيمان، حمايتگر پرشور و آگاه و وزير كارآمدش بود، و در همه صحنه‏هاى پرخطر، همچون اعلام دعوت در آن فضاى آكنده از تعصّب، در اقامه نماز و فرهنگ نماز، در دعوت نزديكان، در بيعت با خدا و پيامبر تا پاى جان، در تحمل گرسنگى و رنج تبعيدگاه و... هماره و همه جا در كنار پيامبر بود.

پي نوشت ها:

1) سوره نحل (16) آيه 58 ؛ سوره زخرف (43) آيه 17.

2) شرح المواهب اللّدنية، زرقانى، ج 1، ص 199.

3) همان.

4) كحل البصر، چاپ بيروت، ص 70 ؛ بحارالانوار، ج 21، ص 352.

5) بحار الانوار، ج 18، ص 228.

6) مناقب آل ابى طالب، ج 4، ص 70 ؛ بحار الانوار، ج 44، ص 193.

7) رياحين الشريعة، ج 2، ص 207.

8) بحار الانوار، ج 43، ص 19.

9) الأنوار السّاطعة من الغرّاء الطاهرة، ص 226.

10) تاج العروس، واژه «صدق».

11) سوره نساء (4) آيه 69 ؛ سوره مريم (19) آيه 39 و 56.

12) اَلاِْيمانُ كُلُّهُ عَمَلٌ وَ الْقَوْلُ بَعْضُ ذلِك.» الحيات، ج 1، ص 224.

13) بحارالانوار، ج 100، ص 189.

14) لغت نامه دهخدا، ج 21، ص 300.

15) عمده، ابن بطريق، ص 204.

16) بحارالانوار، ج 42، ص 83.

17) در رواق چشم‏هاى اشكبار، على كرمى فريدنى، ص 283.

18) همان، ص 205.

19) مفاتيح الجنان، دعاى ندبه، ص 886.

20) بحارالانوار، ج 16، ص 69.

21) سوره شمس(91)آيه 9 ؛ سوره كهف آيه 74 ؛ سوره بقره(2)آيه 232 ؛ سوره مريم(19)آيه‏19.

22) بحارالانوار، ج 100، ص 189.

23) همان.

24) بحارالانوار، ج 16، ص 7 ؛ صحيح، بخارى، ج 5، ص 112.

25) الأنوار السّاطعة من‏الغرّاء الطّاهرة، ص 7.

26) خديجه، دختر «خويلد» بود و «خويلد»، فرزند «اسد»؛ و «اسد»، پسر «عبد العزّى» به‏شمار مى‏رفت، و او نيز پسر «قصىّ» و او هم پسر «كلاب» بود. از سوى ديگر نسب شريف پيامبر گرامى اين‏گونه بود: محمّد، فرزند عبداللَّه بود و عبداللّه، فرزند عبدالمطّلب؛ و او، فرزند هاشم به شمار مى‏رفت و هاشم، فرزند عبد مناف و او نيز پسر «قصىّ بن كلاب» بود. اَلأنوار السّاطعة من الغرّاء الطاهرة، ص 7.

27) سيره ابن هشام، ج 1، ص 201 ؛ الأنوار السّاطعة من الغرّاء الطّاهرة، ص 7.

28) سيره حلبى، ج 1، ص 155 - 157.

29) اين انجمن، به‏گونه‏اى ارزشمند بود كه چهره نامدارى چون امام حسين‏عليه السلام - كه هرگز در برابر حق‏كشى سر خم نكرد و نام الهام‏بخشش آبروى تاريخ گرديد، و به صورت پرچم هماره در اهتزاز آزادى و آزادگى و دفاع از حقوق بشر درخشيد - وقتى در مذهب‏سالارى مخوف اموى، به سبب دفاع از حقوق خود بابرادر زاده معاويه و حاكم خودكامه مدينه درگير شد، براى در هم شكستن اركان تجاوز و آشنا ساختن مردم به حقوق خويش، دليرانه به فرماندار اموى مسلك گفت: به خداى سوگند! اگر بر من ستم كنى و حقوق مرا مصادره كنى، براى دفاع از حق، دست به شمشير برده و در مسجد پيامبر مى‏ايستم و مردم را بر آن پيمانى كه نياكانشان بستند، فرا مى‏خوانم. در اين هنگام «عبداللّه بن زبير» برخاست و با الهام از پيشواى آزادى همان سخن را گفت، و در اندك زمانى آن نداى دادخواهانه در مدينه پخش شد و مردم براى پيوستن به آن انجمن، آماده شدند، و استبداد به ناگزير دست از خيره‏سرى كشيد. سيره حلبى، ج‏1،ص‏155.

30) سيره ابن هشام، ج 1، ص 141.

31) الأنوار السّاطعة من الغرّاء الطّاهرة، ص 8 ؛ الرّوض الانف، ص 213.

32) الأنوار السّاطعة من الغرّاء الطّاهرة، ص 9.

33) الأنوار السّاطعة من الغراء الطّاهرة، ص 10.

34) قرآن قدرت باد آورده را فساد انگيز مى‏نگرد. سوره شورى آيه 27. احساس بى‏نيازى نيز انسان را مست و مغرور ساخته و به تباهى مى‏غلطاند. سوره علق آيه 6 - 7.

35) فاطمه زهرا، توفيق ابوعلم، ص 32 ؛ سيره ابن هشام، ج 1، ص 222 - 228.

36) ر.ك: فروغ آسمان حجاز خديجه، ص 99.

37) بحارالانوار، ج 16، ص 56 - 75.

38) بحارالانوار، ج 24، ص 316.

39) در اين مورد روايات ديگرى نيز آمده است. تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 16.

40) بحارالانوار، ج 16، ص 60 و ج 35، ص 93.

41) بحارالانوار، ج 16، ص 23 - 24.

42) سيره ابن هشام، ج 1، ص 204.

43) بحارالانوار، ج 16، ص 53 - 55.

44) بحارالانوار، ج 16، ص 57 - 58.

45) مناقب آل ابى طالب، ج 1، ص 42 ؛ بحارالانوار، ج 16، ص 19 ؛ الأنوار السّاطعة، ص 31.

46) الوقايع و الحوادث، ج 1، ص 130 ؛ بحارالانوار، ج 16، ص 22.

47) قرب الاسناد، ص 325.

48) بحارالانوار، ج 18، ص 196 و 223.

49) سوره روم (30) آيه 21.

50) كفاية الطالب، گنجى شافعى، ص 359.

51) رياحين الشريعة، ج 2، ص 206.

52) عوالم العلوم، ج 11، ص 32، ح 41.

53) بحارالانوار، ج 16، ص 10.